

نگاهی گذرا به زندگی محمد بن عبد
الوهاب

نگاهی گذرا به زندگی محمد بن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب، پیشوای فرقه منحرف وهابیت، در سال 1115 در شهر عینیه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد. او فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت و آن گاه برای ادامه تحصیل رهسپار مدینه منوره شد. وی طبق نقل برخی از علمای اهل سنت، در آغاز کار به مطالعه زندگی نامه مدعیان دروغین نبوت مانند مسیلمه کذاب، سجاج، اسود عنبسی و طلحه اسدی علاقه ویژه ای داشت و نخستین کاری که انجام داد، ویران کردن زیارتگاه های صحابه و اولیا در اطراف عینیه بود که از جمله آنان، تخریب قبر زید بن خطاب برادر خلیفه دوم بود که با واکنش شدید عالمان و بزرگان رو به رو شد. در این مقاله به زندگی نامه و عقاید محمد بن عبد الوهاب و برخورد برخی از عالمان اهل سنت با وی پرداخته می شود.

1. سازماندهی افکار انحرافی ابن تیمیه:

محمد بن عبد الوهاب، در سال 1115 در شهر عینیه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد. او فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت و آن گاه برای ادامه تحصیل ره سپار مدینه منوره شد. وی در دوران تحصیل مطالبی به زبان می آورد که نشان دهنده انحراف فکری او بود به گونه ای که برخی از استادان او نسبت به آینده اش، اظهار نگرانی می کردند. گفتنی است که وی مبتکر و بنیان گذار فرقه وهابیت نبود، بلکه قرن ها پیش از او این عقاید یا بخشی از آن از سوی برخی از عالمان حنبلی مانند ابن تیمیه و شاگردان او اظهار شده بود، ولی با توجه به مخالفت های آشکار عالمان اهل سنت و شیعه، در بوته فراموشی سپرده شده بود و مهم ترین کاری که محمد بن عبد الوهاب انجام داد این بود که عقاید ابن تیمیه را به صورت یک فرقه و یا مذهب جدیدی درآورد که با تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تفاوت داشت.

2. علاقه محمد بن عبد الوهاب به مدعیان دروغین نبوت:

3. آغاز ترویج وهابیت و برخورد مردم با آن:

محمد بن عبد الوهاب در آغاز کارش به بصره آمد و عقایدش را اظهار نمود که با مخالفت شدید بزرگان بصره رو به رو شد.

دکتر منیر العجلانی می نویسد:

وتجمع علیه أناس فی البصرة من رؤساءها وغيرهم، فأذوه أشد الأذى، وأخرجوه منها[1] مردم بصره علیه او قیام نموده و او را از شهر بیرون کردند.

او سپس به بغداد، کردستان، همدان و اصفهان روانه شد[2] و سرانجام به زادگاه خویش بازگشت.

وی در زمان حیات پدرش جرئت اظهار عقاید خویش را نداشت؛ ولی پس از آن که پدر او در سال 1153 درگذشت، محیط را برای اظهار عقاید خویش مساعد یافت و مردم را به آیین جدید خود فرا خواند[3] ولی اعتراض عمومی مردم که نزدیک بود خونس را بریزند، او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش، عینیه بازگردد و براساس پیمانی که با امیر آنجا،

عثمان بن مَعْمَر بست که هر دو بازوی یک دیگر باشند، عقاید خود را تحت حمایت او بی پرده مطرح ساخت، ولی طولی نکشید که حاکم عیینّه به دستور فرمانروای آحساء، وی را از شهر عیینّه اخراج کرد.

محمد بن عبد الوهّاب به ناچار شهر درعیّه را برای اقامت برگزید و با محمد بن سعود، حاکم درعیّه پیمان جدیدی بست که حکومت از آن محمد بن سعود باشد و تبلیغ به دست محمد بن عبد الوهّاب.

4. تخریب زیارتگاه صحابه و قبر برادر خلیفه دوم:

نخستین کاری که محمد بن عبد الوهّاب انجام داد، ویران کردن زیارتگاه های صحابه و اولیا در اطراف عیینّه بود که از جمله آنان، تخریب قبر زید بن خطّاب برادر خلیفه دوم بود [4] که با واکنش شدید عالمان و بزرگان رو به رو شد، به دنبال آن امیر عیینّه به ناچار، شیخ را از این شهر بیرون کرد.

همان طوری که در بخش "عصر ظهور افکار محمد بن عبد الوهّاب" اشاره شد، در قرن دوازدهم هجری موقعیت بسیار سخت و اوضاع بسیار نامناسبی برای مسلمانان پیش آمده بود که کشورهای اسلامی از هر سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشتند، کیان امت اسلامی از سوی انگلیس، فرانسه، روس و آمریکا تهدید می شد.

در این عصر، بیش از هر زمانی مسلمانان نیاز به وحدت و همکاری بر ضدّ دشمن مشترک داشتند، ولی متأسفانه محمد بن عبد الوهّاب مسلمانان را به جرم توسّل به انبیا و اولیای الهی، مشرک و بت پرست قلمداد کرد و فتوا به تکفیر آنان داد، خونشان را حلال، کشتن آنان را جایز و اموال آنان را جزء غنایم جنگی به حساب آورد و پیروان او به استناد این فتوا، هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند که در قسمت بعدی به تفصیل بیان خواهد شد.

برخورد عالمان اهل سنت با محمد بن عبد الوهّاب

1. پیش بینی گمراهی او از سوی استادانش:

احمد زینی دحلان، مفتی بزرگ مکه مکرمه متوفای 1304 می گوید:

فأخذ عن كثير من علماء المدينة منهم الشيخ محمد بن سليمان الكردى الشافعي والشيخ محمد حياة السندی الحنفی وكان الشیخان المذكوران وغيرهما من أشياخه يتفرسون فيه الإلحاد والضلال، ويقولون: سيضلّ هذا، ويضلّ الله به من بعده وأشقاه، فكان الأمر كذلك، وما أخطأت فراستهم فيه [5] محمد بن عبد الوهّاب در آغاز از محضر بسیاری از عالمان مدینه مانند شیخ محمد سلیمان کردی شافعی و شیخ محمد حیاة سندی حنفی بهره علمی برد. این دو استاد، در آغاز، آثار بی دینی و گمراهی را در وی احساس می کردند و می گفتند که وی گمراه خواهد شد و به دست او، افراد دور از رحمت خدا و شقاوت پیشه به گمراهی کشیده خواهند شد و پیش بینی آنان نیز درست از آب درآمد.

2. پدر محمد بن عبد الوهّاب گمراهی او را حدس می زد:

احمد زینی دحلان می نویسد:

وكان والده عبد الوهّاب من العلماء الصالحين فكان أيضا يتفرس في ولده المذكور الإلحاد ويذمه كثيرا ويحذر الناس منه [6] و هم چنین پدر وی عبد الوهّاب که از علمای صالح به شمار می رفت همانند دیگر علما در فرزندش، آثار الحاد و بی دینی را حدس می زد و او را سرزنش نموده و مردم را از ارتباط با وی برحذر می داشت.

3. برخورد تند برادر محمد بن عبد الوهّاب با وی:

زینی دحلان مفتی مکه مکرمه می نویسد:

و کذا أخوه سليمان بن عبد الوهاب، فكان ينكر ما أحدثه من البدع والضلال والعقائد الزائغة، وتقدم أنه ألف كتاباً في الرد عليه [7] سليمان، برادر محمد بن عبد الوهاب نیز بدعت ها، گمراهی ها و عقاید منحرف او را انکار می کرد و کتابی در رد افکار او نوشت.

و در جای دیگر می نویسد:

كان محمد بن عبد الوهاب الذي ابتدع هذه البدعة يخطب للجمعة في مسجد الدرعية ويقول في كل خطبة: ومن توسل بالنبي فقد كفر، وكان أخوه الشيخ سليمان بن عبد الوهاب من أهل العلم فكان ينكر عليه إنكاراً شديداً في كل ما يفعله، أو يأمر به، ولم يتبعه في شيء مما ابتدعه. وقال له أخوه سليمان يوماً: كم أركان الإسلام يا محمد بن عبد الوهاب؟! فقال: خمسة. فقال: أنت جعلتها ستة، السادس من لم يتبعك فليس بمسلم، هذا عندك ركن سادس للإسلام [8] محمد بن عبد الوهاب در مسجد درعیه خطبه می خواند و در هر خطبه ای می گفت: توسل به پیامبر کفر است. برادرش شیخ سلیمان، سخنان او را سخت انکار می کرد و در هیچ یک از بدعت هایش از وی پیروی نمی کرد.

روزی سلیمان از برادرش محمد پرسید: اسلام چند رکن دارد؟ محمد، جواب داد: پنج رکن. سلیمان گفت: ولی تو می گویی هر کس وهابی نباشد و از تو پیروی نکند، کافر است و این را رکن ششم اسلام قرار داده ای.

4. ترس برادر محمد بن وهاب از دستور کشتن وی:

أحمد زینی دحلان می افزاید:

ولما طال النزاع بينه وبين أخيه خاف أخوه أن يأمر بقتله فارتحل إلى المدينة المنورة وألف رسالة في الرد عليه وأرسلها له فلم ينته. وألف كثير من علماء الحنابلة وغيرهم رسائل في الرد عليه وأرسلوها له فلم ينته [9] چون اختلاف میان سلیمان با برادرش محمد به درازا کشید، سلیمان از بیم این که برادرش دستور کشتن او را بدهد، به مدینه منوره کوچ کرد و رساله ای در رد او نوشت و برایش فرستاد.

بسیاری از علمای حنبلی و غیر حنبلی نیز رساله هایی در رد سخنان او نوشتند و برای وی فرستادند، اما هیچ یک فایده ای به حال او نبخشید.

پیشگویی رسول گرامی (ص) از ظهور وهابیان

در کتب معتبر اهل سنت روایاتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمده که اشاره به ظهور فرقه وهابیت شده است همان گونه که بخاری در صحیح خود از عبدالله عمر نقل می کند که گفت:

ذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمِينِنَا. قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمِينِنَا. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي نَجْدِنَا؟ فَأُظِنُّهُ قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ، وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ [10] روزی پیامبر گرامی فرمود: خدایا منطقه شام و یمن را بر ما مبارک گردان! صحابه گفتند: منطقه نجد [11] را چگونه؟ حضرت سخن قبل خود را تکرار فرمود و صحابه از نجد پرسیدند، حضرت در مرحله سوم فرمود: در نجد زلزله ها [12] و فتنه ها به وقوع خواهد پیوست و شاخ شیطان از آن جا طلوع خواهد کرد.

عینی از علمای بزرگ اهل سنت و شارح صحیح بخاری می نویسد: مراد از شاخ شیطان، امت و حزب شیطان می باشد [13]. و هم چنین بخاری در صحیح خود از ابو سعید خدری از پیامبر

گرامی [صلی الله علیه و آله] نقل کرده که فرموده است:

يَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ السَّهْمُ إِلَى فُوقِهِ. قِيلَ مَا سَيَمَاهُمْ. قَالَ

سَيِّمَاهُمُ التَّحْلِيْقُ، أَوْ قَالَ: التَّسْيِيْدُ [14] افرادی از ناحیه مشرق، قیام می کنند و قرآن تلاوت می کنند و حال آن قرآن که از گلوگاه آنان تجاوز نمی کند (در قلب آنان تاثیر نمی گذارد) و از قرآن بهره نمی برند، این گروه از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می شود و دیگر به طرف دین بر نمی گردند مانند تیر که به سوی کمان بر نمی گردد.

از پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله] پرسیدند که: این فرقه چه نشانه ای دارند؟ فرمود: چهره این گروه با سرهای تراشیده، مشخص می شود.

زینی دحلان مفتی مکه مکرمه ضمن اشاره به این حدیث می نویسد:
ففي قوله سيماهم التحليق تصريح بهذه الطائفة لأنهم كانوا يأمرن كل من اتبعهم أن يحلق رأسه ولم يكن هذا الوصف لأحد من طوائف الخوارج والمبتدعة الذين كانوا قبل زمن هوءلاء [15] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که "سر تراشیدن" را از نشانه بارز این طائفه شمرده شده، صراحت در فرقه وهابیت دارد زیرا تنها این فرقه هستند که به پیروان خود دستور می دهند سر خود را بتراشند و این صفت در هیچ یک از فرقه های خوارج و بدعت گذار قبل از وهابیت دیده نشده است.

در ادامه می نویسد:

وكان السيد عبد الرحمن الأهدل مفتي زبيد يقول: لا حاجة إلى التأليف في الردّ على الوهابية بل يكفي في الردّ عليهم قوله صلى الله عليه وسلم سيماهم التحليق؛ فإنه لم يفعله أحد من المبتدعة غيرهم؛ سيد عبد الرحمن اهدل، مفتي منطقة زبيد، می گفت: در نقد عقائد وهابیت نیازی به تألیف کتاب نیست؛ بلکه همین حدیث پیامبر [صلی الله علیه و آله] که ویژگی های این فرقه را "سر تراشیدن" معرفی کرده، برای بطلان عقیده آنان کفایت می کند؛ زیرا غیر از وهابیت هیچ یک از فرقه های بدعت گذار این ویژگی را ندارند.

واتفق مرة أنّ امرأة أقامت الحجّة على ابن الوهاب لما أكرهوها على أتباعهم ففعلت، أمرها ابن عبد الوهاب أن تحلق رأسها فقالت له حيث إنك تأمر المرأة بحلق رأسها ينبغي لك أن تأمر الرجل بحلق لحيته؛ لأنّ شعر رأس المرأة زينتها وشعر لحية الرجل زينته، فلم يجد لها جواباً [16] روزی محمد بن عبد الوهاب به یک زن دستور داد که سرش را بتراشد، آن زن به وی گفت: تو که می گویی زنان باید سر خود را بتراشند؛ باید دستور دهی مردان هم ریش خود را بتراشند؛ زیرا ریش مرد، همانند موی زن، زینت او محسوب می شود. محمد بن عبد الوهاب در پاسخ این زن عاجز ماند.

[1]. [2].88 . [3].36 . . . : 10 89 [4].111 . 9
4 125 [5].307 . [6].42 . [7]. . [8]. . [9].39 . [10].40 . 8 95 7094 16
: [11]. . [12]. . [13]. . : 7 [14].59 8 219 [15].7562 . [16].19 .
.19